

# ببایان

مجله علمی دانشجویی زبان شناسی دانشگاه الزهراء(س)

سال ششم - شماره هفتم - زمستان ۱۳۹۵  
قیمت: ۲۰۰۰ تومان (به محک کمک کنید)



مصاحبه با دکتر آریتا افراشی  
دکتر فرهاد ساسانی: گسترده‌ی معنی‌شناسی یا معناشناسی  
استعاره‌های شعری از منظر معنی‌شناسی شناختی  
نگاهی معناشناختی به نمود و نوع موقعیت  
مروری کوتاه بر معناشناسی مفهومی

ویژه نامه‌ی معنی‌شناسی

وبلاگ مجله: [aubayan.blog.ir](http://aubayan.blog.ir)

# به نأخذ العلم بالعلم

فهرست مطالب

۱.....	سرمقاله
۲.....	گسترده‌ی معنی‌شناسی یا معناشناسی.....
۴.....	معرفی و بلاگ بیان.....
۵.....	مصاحبه دوستانه با دکتر آزیتا افراشی.....
۷.....	استعاره‌های شعری از منظر معنی‌شناسی شناختی.....
۱۱.....	نگاهی معناشناختی به نمود و نوع موقعیت.....
۱۸.....	استعاره مفهومی.....
۲۱.....	مروری کوتاه بر معناشناسی مفهومی.....

مجله علمی- دانشجویی زبان‌شناسی دانشگاه الزهراء (س)

صاحب امتیاز: انجمن علمی- دانشجویی زبان‌شناسی

مدیرمسئول: مهناز طالبی دستنایی

سرمدیر: فاطمه مسنی جلیلیان

ویراستار: سارا کیانی

هیأت تمریریه (به ترتیب مروف الفبا):

آرش آقا بزرگیان معصوم‌فانی، فاطمه بابازاده فامنه، فاطمه مسنی جلیلیان، دکتر فرهاد ساسانی،

مهناز طالبی دستنایی، سارا کیانی، پریسا نجفی

طراح لوگو: آذر عزتی

طراح جلد و صفحه‌آرا: نسرین (مضانی جزئی، مهناز طالبی دستنایی

لیتوگرافی: طه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه الزهراء (س)

نشانی: تهران، میدان ونک، فیابان ونک، میدان شیخ بهایی، دانشگاه الزهراء (س)



به محک کمک کنید



فاطمه حسنی جلیلیان

شاید اولین پاسخی که با پرسش «معنی‌شناسی چیست؟» به ذهنمان برسد، «مطالعه‌ی علمی معنی زبان» باشد. اما به راستی معنی‌شناسی چیست و مطالعه‌ی علمی معنی زبان به چه معناست؟ زبان و عناصر آن به قدری پیچیده و درهم‌تنیده هستند که نظریه‌پردازان و در پی آنها زبان‌شناسان بسیاری به منظور سهل نمودن فهم این پدیده‌ی مرموز، به خط‌کشی میان عناصر آن پرداخته‌اند. به این ترتیب، هر یک از بخش‌های مختلف زبان مانند نحو، معنی‌شناسی، آواشناسی، صرف و ... به طور جداگانه مورد بررسی زبان‌شناسان قرار گرفته است. اما به راستی مگر این امکان وجود دارد که بخش‌های مختلف و از جمله معنای زبان را مستقل از دیگر بخش‌ها مطالعه نمود؟ معنی‌شناسی در تار و پود زبان‌شناسی نهفته است و اساساً زبان را به کار می‌بریم تا معنایی را منتقل کنیم و یا معنایی را دریافت کنیم. انتقال معنا آن‌چنان در زندگی بشر و ارتباط او با دیگران و جامعه‌ی زیستی‌اش مهم است که از عناصر غیر زبانی نیز برای داد و ستدهای معنایی استفاده می‌کند. تصاویر منقوش بر سنگ‌ها و کتیبه‌ها، سوزاندن پر سیم‌رغ در شاهنامه، به صدا در آمدن ناقوس یک کلیسا، تعظیم انسان در برابر خدا و بسیاری نشانه‌های دیگر هر یک زبانی هستند برای انتقال معنا. معنا و معنی‌شناسی زبان آنقدر ژرف و شگفت‌انگیز است که لئونارد بلومفیلد به درستی مطالعه‌ی آن را خارج از دسترس علم انسان زمان خود خواند و آن را به آیندگان سپرد. به هر روی، معنی‌شناسان بسیاری همواره در تلاش بوده و هستند تا مانند موری که پر گاهی را جا به جا می‌کند، از بار سنگین این راز بزرگ بکاهند و هر یک در حد و وسع خود در جهت کشف آن بکوشند. به همین دلیل است که در مکتب‌های مختلف از جمله زایشی، نقش‌گرایی، شناختی و حتی شاخه‌هایی چون کاربردشناسی زبان، نشانه‌شناسی و ... می‌بینیم که چگونه هر کس در تلاش است تا با نگاهی تازه به معنا و معنی‌شناسی بپردازد.

در این شماره از مجله بیان برآنیم تا به بررسی برخی مسائل زبانی از دیدگاه معنی‌شناسی بپردازیم و کتاب‌هایی را در این زمینه معرفی کنیم. باشد که هر کلام دریچه‌ای را در ذهن خوانندگان و علاقه‌مندان به معنی‌شناسی بازگشاید و آیندگانی باشیم که بلومفیلد انتظارش را می‌کشید.

منتظر یادداشت‌ها، مقاله‌ها و مصاحبه‌های شما در زمینه‌های مختلف زبان‌شناسی هستیم

([bayan.alzahra@gmail.com](mailto:bayan.alzahra@gmail.com)).



## گستره‌ی معنی‌شناسی یا معناشناسی

فرهاد ساسانی

عضو هیات علمی گروه زبان‌شناسی

دانشگاه الزهرا (س)



همه‌ی سازه‌ها و عناصر معنا‌ساز، از کوچک‌ترین واحدهای نقش‌مند در معنی از واج‌ها و زیرزنجیری مانند کشش<sup>۳</sup> و تکیه<sup>۴</sup> گرفته تا تکواژها (واژک‌ها)، واژه‌ها<sup>۵</sup>، گرفته تا بندها (جمله‌ها)ی ساده<sup>۶</sup> و مرکب، و حتا سازه‌های بزرگ‌تر و سازنده‌ی متن، و فراتر از آن بافت موقعیتی و بافت اجتماعی-فرهنگی و خلاصه هر آن چه حتا اندکی در معنا‌سازی تاثیرگذار است، در نظر گیریم؟

هنگامی که از معنی‌شناسی سخن به میان می‌آید، که این روزها می‌توان آن را معناشناسی<sup>۱</sup> هم نامید، ابتدا شاید روشن نباشد با چه گستره‌ای روبه‌رو می‌شویم<sup>۲</sup>. آیا معنی‌شناسی را حوزه‌ای مطالعاتی همانند واج‌شناسی، صرف و نحو، و در کنار آنها بینگاریم، یا لایه‌ای بدانیم در عرض دیگر لایه‌ها؟ معنی‌شناسی را محدود به روابط معنایی میان واژه‌ها بپنداریم و گاهی هم به روابط منطقی میان جمله‌ها بپردازیم، یا معنی‌شناسی را در بررسی

*béškāf (kārvāže-ye amr)*

*bešk'āf (esm: un béškāf o bede in nax o beboram)*

۵- برای نمونه، با تغییر پسوندهای اشتقاقی یا تصریفی، معنای این واژه‌ها (به ترتیب یا معنای واژگانی‌شان یا معنای دستوری‌شان) می‌تواند تغییر کند:

*dāneš: dāneš.mand/ dāneš.gāh/ dāneš.kade/  
dāneš.sarā/ dāneš.ju/ dāneš.pažuh/ dāneš.nāme  
ravam: mi.ravam/ be.ravam/ na.ravam*

۶- ابتدا مورفیم را در کنار «تکواژ»، «واژک» هم می‌نامیدند، و من هنوز دوستش دارم.

۷- بررسی روابط معنایی در سطح واژه مانند هم‌معنایی، شمول، همایی، تضاد و تقابل، همنامی، جزواژگی یا کل‌واژگی.

۸- بند را برخی برابر جمله می‌دانند؛ برخی بند را جمله‌های تشکیل‌دهنده‌ی یک جمله‌ی مرکب؛ و برخی چون مایکل هلیدی در دستوری نقش‌گرا، بند را مربوط به سطح سازه‌گستره‌ی واژدستور می‌انگارد، و جمله را واحدی از سطح سازه‌گستره‌ی خط یا نگاشته‌شناسی (گرافولوژی) در نظر می‌گیرد (نک هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۶-۱۰).

۹- برای نمونه، مواردی چون دگرگویی (پارافریز)، هم‌معنایی، تضاد و همان‌گویی.

۱- یادآور می‌شود «معنا» در پی شکل‌گیری صفت «معنایی» برای «معنی» و به قیاس با آن و با فرایند کوتاه‌سازی ساخته شده است.  
۲- پیشتر می‌خواستیم از تفاوت آوایی میان معنی‌شناسی و معناشناسی، که دو صورت آوایی از یک واژه است، بهره ببریم تا دو واژه‌ی متفاوت با دو گستره‌ی معنایی بسته‌تر و بازتر بسازیم، که بعد ره‌ایش کردم (نک ساسانی، ۱۳۸۳، و ۱۳۸۹: ۶۴ و ۹۲-۹۳).  
۳- در فارسی گفتاری، برای نمونه، کشش در تمایز دو زمان گذشته‌ی (ی ساده) و گذشته‌ی نقلی کارکرد معنایی تعیین‌کننده دارد، کاری که واژک e- در ساخت ستاک ۳ (صفت مفعولی) انجام می‌دهد:

*raft.am (gozašte-ye sāde)*

*raft.e.am (gozašte-ye naqli-ye neveštāri)*

*raft.aam (gozašte-ye naqli-ye goftāri)*

درباره‌ی ستاک ۳، نک ساسانی (۱۳۹۳).

۴- برای نمونه، در فارسی، با تغییر تکیه‌ی از هجای نخست فعل‌ها (کارواژه‌ها)ی امر به هجای پایانی می‌توان اسم، صفت یا قید ساخت (نک ساسانی، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰):

*bóro (kārvāže-ye amr)*

*boró (sefat: māšin-e boro)*

*bódo (kārvāže-ye amr)*

*bodó (qeyd: bodo biyā injā)*

جامعه‌شناسی زبان یا زبان‌شناسی اجتماعی، مردم‌شناسی زبان و مطالعات گفتمانی<sup>۷</sup>، نشانه‌شناسی (خواه نشانه‌شناسی زبان یا نشانه‌شناسی هر نشانگانی<sup>۸</sup>) مطرح می‌شود. به همین دلیل، شاید به دلایل تاریخی و خاستگاهی، نام آن را معنی‌شناسی نگذاشته‌اند. اما هستند رویکردهایی که همچنان معنی‌شناسی را در این سطح در نظر می‌گیرند. رویکردهای نقش‌گرا، و در این چند دهه‌ی اخیر برخی رویکردهای شناختی-نقش‌گرای بویژه اروپایی، از ابتدا با همین نگاه به مطالعه‌ی معنی پرداخته‌اند. به بیانی دیگر، «معنا چیزی جز معناپردازی نیست» (ساسانی، ۱۳۸۹: ۶۶). معناپردازی (سمیوسیس<sup>۹</sup>)، که به نشانگی هم برگردانده شده است، تعبیری است که چارلز سندرس پرس<sup>۱۰</sup>، یکی از اصلی‌ترین پدران نشانه‌شناسی نوین، برای فرایند تولید و تفسیر نشانه‌ها به کار برده است. با این نگاه، شاید بتوان نهایت این رویکرد معنی‌شناختی را به نوعی «فهم‌شناسی» دانست (ساسانی، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

### منابع

ساسانی، فرهاد (۱۳۷۶). *بررسی مقوله‌ی صفت در زبان فارسی*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی‌ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

«گفتمان‌شناسی» نامید؛ تحلیل گفتمان با گفتمان‌کاو یک نوع تحلیل متن است. به همین دلیل، بیشتر یک مهارت است که در انجام آن، از تجربه‌ها و الگوهای مختلف در هر سطحی برای تحلیل متن، بیشتر با هدف‌های اجتماعی-سیاسی بهره گرفته می‌شود. برای نمونه، تیو فان لیوون (۲۰۰۵: ۹) تحلیل گفتمان را یک «مهارت» می‌انگارد. یا تیون فان دیک (۱۹۹۳: ۱۳۱) (که در ایران معمولاً نام او را با تلفظ غیرهلندی «تیون ون دیک» می‌نامند) در تعریف تحلیل انتقادی گفتمان، آن را «دیدگاهی مشترک درباره‌ی انجام تحلیل زبان‌شناختی، نشانه‌شناختی یا گفتمانی» توصیف می‌کند.

۸- نشانگان را برابر «نظام نشانه‌ای» آورده‌ام (برای نمونه، نک ساسانی، ۱۳۸۹: ۹۱).

<sup>۹</sup> semiosis

<sup>۱۰</sup> Charles Sanders Peirce (1839-1914)

شاید بتوان گفت دو رویکرد کلی به معنی یا معنا وجود دارد: ۱- معنی‌شناسی خُرد؛ و ۲- معنی‌شناسی کلان. معنی‌شناسی خُرد که شاید پیشتر مطالعه‌ی معنی درون‌زبانی تعریف می‌شد، گستره‌ی فراخ‌تری یافته است: از توجه به معنی‌شناسی واژگانی و بررسی روابط معنایی واژه‌ها تا پذیرش بررسی روابط منطقی میان جمله‌ها، تا بررسی سازه‌های نحوی-معنایی مانند وجه، کمی‌نماها و نمود، و سپس گذر از دوگانه‌ی معنی‌شناسی و کاربردشناسی و توجه به منظور گوینده و بافت موقعیتی. این رویکرد معنی‌شناسی را سباستین لوبنر<sup>۲</sup> (۲۰۰۲: ۴-۱۱) باز همان معنی‌شناسی می‌نامد و آن را دربرگیرنده‌ی بررسی معنی لفظ<sup>۳</sup> (یعنی معنی درون‌زبانی سازه‌ها و ساخت‌ها) و معنی گفته<sup>۴</sup> (یعنی معنی بافت‌بنیاد) می‌داند. معنی‌شناسی کلان (معناشناسی به تعبیر پیشینم) اما بررسی هر سازه، ساختار و عامل معنا ساز در متن<sup>۵</sup>، در بافت موقعیتی (بافت خُرد) و در بافت اجتماعی-فرهنگی (بافت کلان) است. این معنی‌شناسی را شاید بتوان همانی دانست که لوبنر بررسی معنی ارتباطی می‌انگارد اما آن را خارج از معنی‌شناسی (به تعبیر کلاسیک) در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر، سطح کلان مطالعه‌ی معنی در رویکرد کلان کاربردشناسی<sup>۶</sup> (رویکرد اروپایی کاربردشناسی؛ نک ساسانی، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۷).

۱- این دوگانه را شاید بتوان برگرفته از اندیشه‌ی کسانی چون گوتلوب فرگه (۱۸۹۲) و دوگانه‌انگاری‌اش در جداسازی زین *Sinn/* «معنی» از بدویتونگ *Bedeutung/* «ارجاع» دانست.

<sup>۲</sup> Sebastian Löbner

<sup>۳</sup> expression meaning

<sup>۴</sup> utterance meaning

۵- از کوچک‌ترین واحد زبان گرفته تا فراتر از جمله‌ی نحوی و در واقع متن.

۶- کاربردشناسی با این تعریف یعنی «مطالعه‌ی شناختی، اجتماعی و فرهنگی زبان و ارتباط» (یف فرشوئرن، یان-اولا اوستمان و یان بلومرت (۱۹۹۵: ۱۹۹۵)). اما کاربردشناسی خُرد بیشتر در کنار معنی‌شناسی و به عنوان مطالعه‌ی جنبه‌های بافت‌بنیاد معنی‌شناسی مطرح می‌شود (برای توضیح بیشتر، نک ساسانی، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۷).

۷- به یاد داشته باشیم که «تحلیل گفتمان» یک شاخه یا زیررشته مانند صرف و نحو و کاربردشناسی نیست، که بتوان آن را

دوستان عزیز میتوانند شماره های پیشین مجله بیان را از وبلاگ مجله دریافت کنند و نظرات و پیشنهادات خود را ثبت کنند.



[www.aubayan.blog.ir](http://www.aubayan.blog.ir)

----- (۱۳۸۰). «آیا مقولات واژگانی بر چسب‌های ثابتی دارند؟ پیوستارنگری کیهانی»، *مجله‌ی زبان‌شناسی*، ۱۶:۲، ش مسلسل ۳۲، صص ۷۲-۱۰۲.

----- (۱۳۸۳). «معناشناسی گفتمانی: نگاهی به فیلمک اروپا و ایتالیا»، در *مقالات اولین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر*، به کوشش فرزانه سجودی، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر، صص ۷۵-۹۵.

----- (۱۳۸۹). *معناکاوی: به سوی نشانه‌شناسی اجتماعی*، تهران: انتشارات علم.

----- (۱۳۹۳). «فعل در زبان فارسی»، در *جشن‌نامه‌ی دکتر محمدرضا باطنی*، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.

Frege, Götlob (1994). «Über Sinn und Bedeutung», *Zeitschrift für philosophie und philosophische Kritik (new series) no. 100 (1892)*, pp. 25-50; in English as «On sense and reference», in Robert M. Harnish (ed.), *Basic Topics in the Philosophy of Language*, New York, etc: Harvester Wheatsheaf, pp. 142-160.

Halliday, Michael A. K. & Christian M. I. M. Matthiessen (2014). *Halliday's Introduction to Functional Grammar, 4th ed.* London & New York, Taylor & Francis Group.

Van Leeuwen (2005). «Three models of interdisciplinarity», in *A New Agenda in (Critical) Discourse Analysis*, ed. Ruth Wodak & Paul Chilton, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Company, pp. 3-18

Verschueren, Jef, Jan-Ola Östman & Jan Blommarert (eds.) (1995). *Handbook of Pragmatics Manual*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.

## مصاحبه دوستانه با دکتر آرزیتا افراشی

تهیه و تنظیم: فاطمه بابازاده خامنه



### ۱. حس آمیزی چیست؟

حس آمیزی یک پدیده کاملاً ادراکی است. حس آمیزی کاملاً در زبان و ادبیات مشهود است، ولی حتی می‌توان آن را در نظام‌های نشانه‌ای غیرزبانی نیز یافت. نحوه کارکرد حس آمیزی به این صورت است که یک حس باعث برانگیخته شدن حس دیگری می‌شود.

### ۲. چگونه مفهوم حس آمیزی برای شما مطرح شد؟

در تحقیقاتی که در این سال‌ها انجام داده‌ام، همیشه مسئله حس آمیزی دغدغه ذهنی من بوده است. در ابتدا پاسخ به این پرسش که چگونه ما در زبان، از حس‌های مختلفی به طور همزمان برای بیان مفاهیم استفاده می‌کنیم.

### ۳. در مورد تاریخچه حس آمیزی چه شواهدی در دست است؟

یاکوبسن اولین زبان‌شناسی است که به مسئله حس آمیزی پرداخته است. از آنجایی که تصور می‌شود حس آمیزی به نوعی توهم باشد، مطالعات کمی درباره آن صورت گرفته و دیرتر وارد حوزه علم شده است. اولین گزارش در سال ۱۸۱۲ در یک رساله پزشکی به چاپ رسیده است که در آن به بسامد بالای ارتباط بین دو حس بینایی و شنوایی اشاره شده است.

### ۴. دلایل تأخیر ورود این مفهوم به علم چه بوده است؟

از دلایل تأخیر ورود به حوزه علم، می‌توان به مسئله شرم و خجالت از داشتن حس‌های آمیخته اشاره کرد. شخصی که دارای ادراک حس آمیزی است به نوعی از این مسئله خجالت‌زده است، زیرا این نوع از ادراک را نوعی توهم می‌پندارد. از طرفی دیگر، ممکن است شخصی که حس آمیزی دارد، این نوع ادراک را بدیهی تلقی کند. به عبارتی از آنجایی که این نوع ادراک حس آمیخته را بین تمام افراد مشترک می‌پندارد، دلیلی برای ابراز آن نمی‌بیند. در سال ۱۸۸۱ در پژوهشی میدانی، انتقال حسی میان رنگ و صدا مورد بررسی قرار گرفت. به عنوان مثال، «رنگ صدای مردم توجه من را جلب می‌کند.» یا «رنگ صدای جولی زرد است، مثل شعله آتش که زبانه می‌کشد.» این پژوهش میدانی، از سال ۲۰۰۱ به شکل کار آزمایشگاهی ادامه یافته است.

### ۵. آیا در مورد منشأ حس آمیزی نتایجی به دست آمده است؟

محققان به دنبال یافتن منشأ حس آمیزی آن را یک پدیده ادراکی یا نتیجه عملکرد حافظه می‌دانستند. شواهد نشان می‌دهد که ریشه حس آمیزی *cross talk* است. انتقال حس آمیزی از طریق کروموزوم *X* اتفاق می‌افتد، بنابراین یک پدیده ژنتیکی است.



برای مثال، «با نسیم خنده گل، غنچه از خود می‌رود.» یا «بی صدا نقاش هم مشکل کشد تصویر ما». این پدیده در هنر و ادبیات (شعر) خیلی پُر کاربرد است، چون با استعاره عجیب شده است.

لامسه - بینایی: ساختمان سخت

لامسه - شنوایی: سخن نرم، گفتار سخت

می‌توان چنین نتیجه گرفت که سه حس: لامسه، چشایی و بویایی مبنای حس‌آمیزی بوده و از این سه حوزه، به حوزه شنوایی و بینایی نگاشت صورت می‌گیرد.

۹. چرا مفهوم‌سازی در حوزه شنوایی وسیع‌تر است؟

چون شنوایی بیشتر حواس را به خدمت می‌گیرد. کلام آخر اینکه، حس‌آمیزی از الگوی رده‌شناختی اولمان تبعیت می‌کند.

در پایان، از شما و همکاران مجله بیان تشکر می‌کنم و برایتان آرزوی توفیق دارم.

۶. چرا میزان تحقیقات آزمایشگاهی انجام شده در این زمینه نسبتاً زیاد نیست؟

یکی از مشکلاتی که بر سر راه تحقیقات آزمایشگاهی در زمینه حس‌آمیزی وجود دارد، این است که تنوع ترکیب حس‌آمیزی بسیار زیاد است. به عنوان مثال تنها با ترکیب شنوایی-بینایی یا لامسه-بینایی مواجه نیستیم، بلکه هر کدام از حواس می‌تواند با حس دیگری درهم آمیزد.

۷. آمار توزیع حس‌آمیختگی به چه صورت است و آیا بسته به جنسیت فرد متفاوت است؟

طبق آمار به دست آمده از هر ۲۰۰ نفر، ۱ نفر حس‌آمیختگی دارد و همچنین توزیع حس‌آمیزی در خانم‌ها ۶ برابر بیشتر از آقایان است.

۸. آیا حس‌آمیزی میان هر ۵ حواس به یک میزان اتفاق می‌افتد؟

در میان انواع ترکیبات حواس، فراوانی معنی‌داری در حس‌آمیزی رنگ و صدا، بینایی و شنوایی وجود دارد.



مجله بیان برای خانم دکتر افراشی عزیز و خانواده محترمشان آرزوی سر بلندی و سلامت دارد.

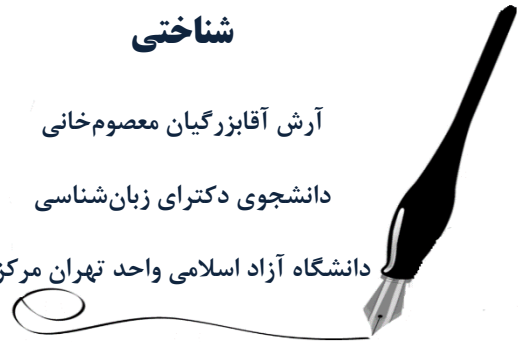


## استعاره‌های شعری از منظر معنی‌شناسی شناختی

آرش آقابزرگیان معصوم‌خانی

دانشجوی دکترای زبان‌شناسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز



### چکیده

مقاله حاضر به شرح و توصیف ابزارهای خلاقیت استعاری در شعر از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی پرداخته است. لیکاف<sup>۱</sup> و ترنر (۱۹۸۹) دو تن از معنی‌شناسان شناختی بر این باورند که شاعر به طور منظم از چندین ابزار در خلق اصطلاحات زبانی و تصاویر نامتعارف یا نو بر پایه‌ی منابع فکری و زبان متعارف روزمره بهره می‌برد. این ابزارها گسترش، پیچیده‌سازی، پرسش و ترکیب هستند. هدف از نگارش این مقاله تأکید بر اهمیت و نقش معنی‌شناسی شناختی در تجزیه و تحلیل آثار ادبی و توجه به نقش ابزارهای خلاقیت استعاری در این تحلیل‌ها است.

**واژه‌های کلیدی:** معنی‌شناسی شناختی، استعاره، گسترش، پیچیده‌سازی، پرسش، ترکیب

### ۱. مقدمه

در سنت مطالعات ادبی و زبان‌شناختی بین زبان روزمره و زبان ادبی تمایز می‌نهند و کاربرد مواردی چون استعاره را خاص زبان ادب می‌دانند. جرج لیکاف و مارک جانسون<sup>۲</sup> (۱۹۸۰) دو تن از برجسته‌ترین معنی‌شناسان شناختی با طرح نگرشی جدید به استعاره، تمامی نظریات

و رویکردهای سنتی به استعاره را به چالش کشیده‌اند. آن‌ها دو اصل را در نظریه‌ی خود در مورد استعاره بیان کرده‌اند: ۱- استعاره صرفاً مختص زبان ادبی و شعر نیست. ۲- استعاره اصولاً پدیده‌ای زبانی نیست، بلکه ریشه در نظام مفهومی ذهن انسان دارد. آن‌ها به این ترتیب دیدگاه سنتی که استعاره را صرفاً امری زبانی و خاص زبان ادبی می‌داند، رد می‌کنند و دیدگاه جدیدی را ارائه می‌دهند که به «نظریه‌ی معاصر استعاره» یا «نظریه‌ی استعاری مفهومی<sup>۳</sup>» معروف است. دیدگاه جدیدی که لیکاف و جانسون درباره‌ی استعاره مطرح می‌کنند، همراه با یک الگوبرداری مبدأ-مقصد است؛ یعنی در استعاره‌ها از عبارات حوزه‌ی ملموس‌تر (حوزه مبدأ<sup>۴</sup>) برای صحبت در مورد حوزه‌ی انتزاعی‌تر (حوزه مقصد<sup>۵</sup>) استفاده می‌شود. طرحواره‌های تصویری<sup>۶</sup> زیر مجموعه‌ی استعاری مفهومی و سامان‌دهنده‌ی حوزه‌ی مبدأ در نگاشت‌های استعاری هستند.

علاوه بر این در معنی‌شناسی شناختی<sup>۷</sup> دو ادعای اصلی نیز درباره‌ی خلاقیت استعاری در شعر و ادبیات توسط لیکاف و ترنر<sup>۸</sup> (۱۹۸۹) مطرح است: ۱- شاعر در آفرینش شعرهایش از همان استعاره‌های مفهومی افراد عادی بهره می‌برد. ۲- خلاقیت استعاری در شعر در نتیجه بهره‌گیری از چهار ابزار مفهومی رایج است که شاعر ضمن به کار بردن استعاره‌های مفهومی آن‌ها را استادانه به کار می‌گیرد. این ابزارها ترکیب<sup>۹</sup>، گسترش<sup>۱۰</sup>، پیچیده‌سازی<sup>۱۱</sup> و پرسش<sup>۱۲</sup> هستند.

<sup>7</sup> cognitive semantics

<sup>8</sup> M. Turner

<sup>9</sup> composing

<sup>10</sup> extending

<sup>11</sup> elaborating

<sup>12</sup> questioning

<sup>1</sup> Lakoff

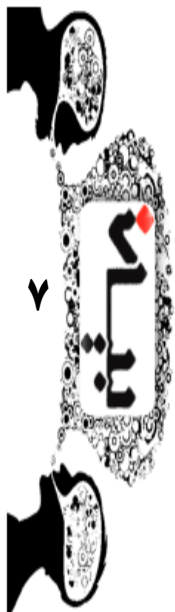
<sup>2</sup> M. Johnson

<sup>3</sup> conceptual metaphor

<sup>4</sup> source domain

<sup>5</sup> target domain

<sup>6</sup> image schemas



### ۱.۱.۲ استعاره‌های شعری از منظر معنی‌شناسی شناختی

لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) دو ادعای اصلی درباره‌ی خلاقیت استعاری بیان می‌کنند: ۱- شاعر در آفرینش شعرهایش از همان استعاره‌های مفهومی افراد عادی بهره می‌برد. ۲- خلاقیت استعاری در شعر در نتیجه بهره‌گیری از چهار ابزار مفهومی رایج است که شاعر ضمن به کار بردن استعاره‌های مفهومی آن‌ها را استادانه به کار می‌گیرد. این ابزارها ترکیب، گسترش، پیچیده‌سازی و پرسش هستند. به بیانی دیگر، شاعر در تفکر شاعرانه‌ی خود از ابزارها و شگردهای تفکر روزمره بهره می‌برد با این تفاوت که آن‌ها را گسترش می‌دهد، پیچیده می‌کند و یا به شیوه‌ای فراتر از شیوه‌ی معمول با یکدیگر ترکیب می‌کند (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۶۷).

شاعر در بهره‌گیری از ابزار گسترش، یک استعاره‌ی متعارف را با زبانی نو به صورت عبارت استعاری بدیع بیان می‌کند. او این کار را با گسترش استعاره، یعنی معرفی یک جزء مفهومی جدید در حوزه‌ی مبدأ انجام می‌دهد که قبلاً در نگاشت شرکت نکرده است. به مثال زیر که از بوستان سعدی است، توجه کنید:

– منه دل بدین دولت پنج روز

به دود دل خلق خود را مسوز

سعدی در عبارت استعاری نوی «به دود دل خلق خود را سوزاندن» عنصر «دود» را از حوزه‌ی مبدأ «آتش» که تاکنون استفاده نشده است، برگزیده و در این عبارت استعاری نشانده است. این مانند آن است که عبارت زبانی «دود دل» جزء مفهومی نوی «دود» را در حوزه‌ی مبدأ «آتش» معرفی کرده باشد (قادری، ۱۳۹۲: ۱۱۱).

یکی دیگر از ویژگی‌های تفکر شاعرانه که آن را بالاتر از تفکر استعاری روزمره قرار می‌دهد، پیچیده‌سازی نامعمول طرحواره‌های زیربنایی یک استعاره‌ی مفهومی

اصطلاح معنی‌شناسی شناختی نخستین بار از سوی لیکاف (۱۹۸۰) مطرح شد. به اعتقاد لیکاف، معنی‌شناسی باید از مبانی‌ای برخوردار باشد که بتواند معانی صریح، ضمنی، مجازی، استعاری و حتی بافتی را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد؛ یعنی معنی به آن گونه‌ای مطالعه شود که انسان به کار می‌برد و درک می‌کند. به این ترتیب، رهیافت مورد نظر لیکاف بازنمودی است و علاوه بر این، به وجود تمایزی میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی قائل نیست (صفوی، ۱۳۹۱: ۳۶۶ و ۳۶۷). معنی‌شناسی شناختی به بررسی رابطه‌ی میان تجربیات انسانی، نظام مفاهیم و ساختار معنایی زبان می‌پردازد (راسخ‌مهند، ۱۳۹۲: ۲۲).

معنی‌شناسان شناختی در مطالعات خود نقش عمده‌ای برای استعاره قائل شده‌اند و آن را ابزار مناسبی برای تشخیص چگونگی اندیشیدن و رفتارهای زبان می‌دانند (صفوی، ۱۳۹۱: ۶۹). از نظر معنی‌شناسان شناختی، استعاره به هرگونه فهم و بیان مفاهیم انتزاعی در قالب مفاهیم ملموس‌تر اطلاق می‌شود. به عنوان شاهدی بر این مدعا، لیکاف و همکارانش به این نکته اشاره کرده‌اند که معمولاً برای صحبت کردن در مورد حوزه‌های انتزاعی، از استعاره استفاده می‌شود و در اکثر این استعاره‌ها، از زبان و عبارات حوزه‌ی ملموس‌تر برای صحبت در مورد حوزه‌ی انتزاعی‌تر استفاده می‌شود و این استعاره‌ها غالباً نوعی الگوپردازی مبدأ-مقصد ارائه می‌دهند. جهت این الگوپردازی همواره از یک حوزه‌ی عینی‌تر (حوزه‌ی مبدأ) به سوی یک حوزه‌ی ذهنی و انتزاعی‌تر (حوزه‌ی مقصد) است (گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۱: ۶۳ و ۶۴).



باید انتظار داشته باشیم که دل نیز مانند آینه‌ی عادی با آه تیره شود؛ اما عبارت‌های استعاری بیت دوم نشان می‌دهد این گونه نیست و آینه‌ی دل با آه کشیدن انسان که نشانه‌ی پشیمانی از اعمال ناپسند است، نه تنها تیره نمی‌شود، بلکه با تابش بخشش و الطاف حق روشن و پاک می‌شود (همان: ۱۱۵).

ترکیب، شاید قوی‌ترین ابزار شاعر در گذشتن از مرز نظام مفهومی روزمره باشد. البته، در این روش نیز شاعر از همان منابع فکری روزمره مانند استعاره‌های مفهومی متعارف بهره می‌گیرد. در این روند، شاعر از دو یا چند استعاره‌ی متعارف که توصیف‌گر یک حوزه‌ی مقصد است، به طور همزمان برای توصیف آن حوزه بهره می‌گیرد. این کار شاید در یک متن یا حتی در یک جمله رخ دهد (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۷۰). برای درک بهتر این مطلب به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- چپ و راست لشکر کشیدن گرفت، دل پردلان زو  
رمیدن گرفت  
در مصراع دوم بیت فوق، سعدی از ترکیب استعاره‌های «دل، ظرف جرأت است»، «دل، جانور دریند است»، «دل، ماهیت متحرک است» و «دل، جرأت است» بهره گرفته است (قادری، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

### ۳. نتیجه

در زبان‌شناسی شناختی مطالعه‌ی معنی بیشترین اهمیت را دارد. معنی‌شناسی شناختی به بررسی رابطه‌ی میان تجربیات انسانی، نظام مفاهیم و ساختار معنایی زبان می‌پردازد. بررسی استعاره از بنیادی‌ترین بخش‌های مطالعات معنی‌شناسی شناختی است. جرج لیکاف و مارک جانسون (۱۹۸۰) دو تن از برجسته‌ترین معنی‌شناسان شناختی با طرح نگرشی جدید به استعاره تمامی نظریات و رویکردهای سنتی به استعاره را به چالش کشیدند. لیکاف و جانسون معتقدند که: ۱- استعاره صرفاً مختص زبان ادبی و شعر نیست. ۲- استعاره اصولاً پدیده‌ای زبانی نیست، بلکه ریشه در نظام مفهومی

است. در این شگرد، جزء یا اجزایی از حوزه‌ی مبدأ که قبلاً در نگاشت شرکت داده شده‌اند، به گونه‌ای نامتعارف پر یا پیچیده می‌شوند و این بدین معنا نیست که جزء یا اجزای جدیدی در حوزه‌ی مبدأ ایجاد می‌شوند یا گسترش می‌یابند.

- ز سر تیزی آن آهنین دل که بود، به عیب پریخ  
زبان برگشود

- به سندان دلی روی درهم مکش، به تندی پریشان  
مکن وقت خوش

در واقع، سعدی با اعمال شگرد پیچیده‌سازی بر استعاره‌ی مفهومی «بیرحمی، سفتی است»، باعث آفرینش این تازگی شده است. با بهره‌گیری از این ابزار، جزء «سفتی» که در گذشته از حوزه‌ی مبدأ یعنی «حس لامسه‌ی» انسان فعال شده و با «بیرحمی» از حوزه‌ی احساسات نگاشت شده بود، به طریقی نو پیچیده، و به شکل «آهن» یا «سندان» مفهوم‌پردازی می‌شود.

علاوه بر گسترش و پیچیده‌سازی، گاهی شاعران مرزهای درک استعاری ما از مفاهیم مهم را به چالش می‌کشند. به عبارت دیگر، آن‌ها نارسایی یا نامناسب بودن یک استعاره‌ی مفهومی را یادآوری می‌کنند و حتی گاهی استعاره‌ی مفهومی جدیدی را بنا می‌گذارند. در تبیین این شگرد به بیت‌های زیر توجه کنید:

- تأمل در آینه‌ی دل کنی

صفایی به تدریج حاصل کنی

- گر آینه از آه گردد سیاه

شود روشن آینه‌ی دل به آه

استعاره‌ی مفهومی «دل، آینه است» در شکل‌گیری عبارت‌های ابیات مذکور دخیل است. با اندکی تأمل به نظر می‌رسد سعدی در بیت دوم مرزهای تفکر ما درباره‌ی این استعاره‌ی متعارف را به چالش می‌کشد. به این ترتیب که اگر «دل» را مطابق این استعاره‌ی متعارف «آینه» بدانیم، با توجه به روند انتقال ساختار طحواراه‌ای و منطقی و روابط اجزای حوزه‌ی مبدأ به حوزه‌ی مقصد،



عبارت دیگر، آن‌ها نارسایی یا نامناسب بودن یک استعاره‌ی مفهومی را یادآوری می‌کنند و حتی گاهی استعاره‌ی مفهومی جدیدی را بنا می‌گذارند. ترکیب شاید قوی‌ترین ابزار شاعر در گذشتن از مرز نظام مفهومی روزمره باشد. البته، در این روش نیز شاعر از همان منابع فکری روزمره مانند استعاره‌های مفهومی متعارف بهره می‌گیرد. در این روند، شاعر از دو یا چند استعاره‌ی متعارف که توصیف‌گر یک حوزه‌ی مقصد است، به طور همزمان برای توصیف آن حوزه بهره می‌گیرد. این کار شاید در یک متن یا حتی در یک جمله رخ دهد.

### منابع

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۲). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی؛ نظریه‌ها و مفاهیم*. چاپ سوم. تهران: سمت.  
صفوی، کورش (۱۳۹۱). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. چاپ چهارم. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.  
قادری، سلیمان (۱۳۹۲). «استعاره، بدن و فرهنگ: مفهوم‌پردازی دل، جگر و چشم در بوستان سعدی». *فصلنامه نقد ادبی*. ۲۳، ۱۰۵-۱۲۳.  
گلفام، ارسلان و یوسفی‌راد، فاطمه (۱۳۸۱). «زبان‌شناسی شناختی و استعاره». *فصلنامه تازه‌های علوم شناختی*. ۳، ۵۹-۶۴.

Lakoff, G. and Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live by*. Chicago: Chicago University Press.

Lakoff, G. and Turner M. (1989). *More Than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: Chicago University Press.

ذهن انسان دارد. از نظر معنی‌شناسان شناختی، استعاره به هرگونه فهم و بیان مفاهیم انتزاعی در قالب مفاهیم ملموس‌تر اطلاق می‌شود. هر استعاره از دو حوزه‌ی مبدأ و مقصد تشکیل شده است و بنابراین استعاره‌ها غالباً نوعی الگوبرداری مبداء-مقصد ارائه می‌دهند. این الگوبرداری همواره از یک حوزه‌ی عینی‌تر (حوزه‌ی مبدأ) به سوی یک حوزه‌ی ذهنی و انتزاعی‌تر (حوزه‌ی مقصد) است. به این ترتیب به نظر می‌رسد نوعی رابطه استعاری نظام‌مند میان دو حوزه‌ی انتزاعی و ملموس وجود داشته باشد. رویکرد لیکاف و جانسون به استعاره، نظریه‌ی استعاره مفهومی یا نظریه‌ی معاصر استعاره خوانده می‌شود.

همچنین در دیدگاه معنی‌شناسی شناختی دو ادعای اصلی درباره‌ی خلاقیت استعاری در شعر وجود دارد: ۱- شاعر در آفرینش شعرهایش از همان استعاره‌های مفهومی افراد عادی بهره می‌برد. ۲- خلاقیت استعاری در شعر، در نتیجه بهره‌گیری از چهار ابزار مفهومی رایج است که شاعر ضمن به کار بردن استعاره‌های مفهومی آن‌ها را استادانه به کار می‌گیرد. این ابزارها ترکیب، گسترش، پیچیده‌سازی و پرسش هستند. شاعر در بهره‌گیری از ابزار گسترش، یک استعاره‌ی متعارف را با زبانی نو به صورت عبارت استعاری بدیع بیان می‌کند. او این کار را با گسترش استعاره، یعنی معرفی یک جزء مفهومی جدید در حوزه‌ی مبدأ انجام می‌دهد که قبلاً در نگاشت شرکت نکرده است. یکی دیگر از ویژگی‌های تفکر شاعرانه که آن را بالاتر از تفکر استعاری روزمره قرار می‌دهد، پیچیده‌سازی نامعمول طرحواره‌های زیربنایی یک استعاره‌ی مفهومی است. در این شگرد، جزء یا اجزایی از حوزه‌ی مبدأ که قبلاً در نگاشت شرکت داده شده‌اند، به گونه‌ای نامتعارف پر یا پیچیده می‌شوند و این بدین معنا نیست که جزء یا اجزای جدیدی در حوزه‌ی مبدأ ایجاد می‌شوند یا گسترش می‌یابند. علاوه بر گسترش و پیچیده‌سازی، گاهی شاعران مرزهای درک استعاری ما از مفاهیم مهم را به چالش می‌کشند. به

## نگاهی معناشناختی به نمود و نوع موقعیت

### ۲. تقسیم‌بندی موقعیت

برای تقسیم‌بندی یک موقعیت می‌توان از نوع موقعیت و نمود استفاده کرد. به نوع موقعیت، نوع عمل نیز می‌گویند.

### ۱،۲. نوع موقعیت

نوع موقعیت واژه‌ای است که برای طبقه‌بندی یک موقعیت که به لحاظ معنی‌شناختی در جمله رمزگذاری می‌شود، به کار می‌رود. مثلاً زبان‌ها این امکان را ایجاد می‌کنند که موقعیتی با توجه به مدت زمان آن ایستا یا پویا توصیف شود. مثال‌های ۱ و ۲ به ترتیب بیانگر موقعیت ایستا و پویا هستند (سعید، ۲۰۰۳: ۱۱۷):

#### 1) Robert loves Pizza.

رابرت پیتزا دوست دارد.

#### 2) Robert grew very quickly.

رابرت خیلی سریع بزرگ شد.

در جمله ۱ گوینده درباره ساخت درونی موقعیت اطلاعاتی نمی‌دهد، اما در مثال ۲، موقعیت دارای یک تغییر درونی و در حقیقت، دارای زیرمجموعه است. از جمله ۲ می‌توان فهمید که رابرت چند سائز را پشت سر گذاشته است. در زبان انگلیسی، بیشتر صفات، بیانگر موقعیت ایستا و بیشتر افعال، بیانگر موقعیت پویا هستند. اما فعل‌هایی مانند *love* و *know* (عاشق بودن و دانستن) وجود دارند که بیانگر موقعیت ایستا هستند. به این فعل‌ها، فعل‌های ایستا<sup>۸</sup> می‌گویند (سعید، ۲۰۰۳: ۱۱۸). البته این فعل‌ها در زبان فارسی نیز از افعال ایستا هستند. حال به بررسی برخی از اجزاء معنایی افعال



سارا کیانی

دانشجوی دکترای زبان‌شناسی

دانشگاه الزهرا (س)

### ۱. مقدمه

مقولاتی مانند زمان<sup>۱</sup>، نمود<sup>۲</sup> و وجهیت<sup>۳</sup> که به سطح جمله متعلق هستند، به سخنوران این امکان را می‌دهند که دیدگاه‌های مختلفی را نسبت به موقعیت به وجود آورند و یا حقیقت جمله را به تصویر کشند. برای طبقه‌بندی یک موقعیت می‌توان ۳ جنبه را در نظر گرفت که شامل نوع موقعیت<sup>۴</sup>، زمان و نمود است (سعید، ۲۰۰۳: ۱۱۷). نوع موقعیت واژه‌ای است که برای طبقه‌بندی موقعیتی که در جمله رمزگذاری می‌شود، به کار می‌رود. مثلاً زبان‌ها اجازه می‌دهند که موقعیتی با توجه به مدت زمان آن ایستا<sup>۶</sup> یا پویا<sup>۷</sup> توصیف شود. بسیاری از زبان‌ها برای نشان دادن زمان، با صورت‌های دستوری مختلف مثل پایانه‌های فعلی این امکان را می‌دهند که موقعیت زمانی رویداد در ارتباط با زمان حال مشخص شود. نمود نیز با نظام دستوری مرتبط است و گوینده می‌تواند انتخاب کند که چگونه طبیعت زمانی درونی یک موقعیت را توصیف کند. او می‌تواند آن را به عنوان یک رویداد کامل شده بسته در نظر بگیرد یا به عنوان فرایندی در جریان که احتمالاً پایان نگرفته است (همان‌جا).

<sup>5</sup> Saeed

<sup>6</sup> static

<sup>7</sup> dynamic

<sup>8</sup> stative verbs

<sup>1</sup> tense

<sup>2</sup> aspect

<sup>3</sup> modality

<sup>4</sup> situation type

نمود استمراری که در مثال‌های بالا با *ing* - مشخص شده، دارای معنای ضمنی پویایی یا تغییر است که مناسب کنشی مانند *learn* (یاد گرفتن) و نامناسب برای *know* (دانستن) است. در زبان فارسی نیز برای فعل «یاد گرفتن» می‌توانیم صورت استمراری را به کار ببریم اما برای «دانستن»، که از افعال ایستا است، نمی‌توانیم صورت استمراری را به کار ببریم. همچنین در مورد افعال ایستا کمی نامأنوس است که فعل امر بسازیم. جملات زیر را مقایسه کنید (سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۰):

### 7) *Learn Swahili.*

سواحیلی یاد بگیر!

### 8) *?Know Swahili.*

سواحیلی بدان؟

همان‌طور که در ترجمه‌ی این دو جمله نیز ملاحظه می‌شود، در زبان فارسی هم فعل امر برای افعال ایستا مانند «دانستن» ساخته نمی‌شود. می‌توان گفت که فعل امر مناسب برای افعال پویا و نامناسب برای افعال ایستاست. ابوالحسنی (۱۳۹۰: ۱۰۵) اظهار کرده است که یکی از تفاوت‌های بین افعال پویا و ایستا این است که افعال پویا تا زمانی ادامه می‌یابند که دائماً انرژی تازه‌ای صرف آنها گردد، در صورتی که تداوم افعال ایستا یا باقی ماندن در یک حالت ایستا، نیاز به انرژی ندارد.

البته تمایز بین پویایی و ایستایی همیشه به سادگی انجام نمی‌شود. برخی افعال می‌توانند قویاً ایستاتر از بقیه باشند. مثلاً فعل *remain* (باقی ماندن) نمود استمراری ندارد، ولی می‌تواند امری شود (سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۰). این مسأله نیز همانند فارسی است و می‌توان با مشاهده‌ی ترجمه‌ی جملات (۹) و (۱۰) این مطلب را دریافت:

### 9) *\*The answer is remaining the same: no!*

جواب دارد همان باقی می‌ماند: نه! \*

### 10) *Remain at your posts!*

در پست خود باقی بمانید!

می‌پردازیم که با نوع موقعیت و تفاوت‌های آن در ارتباط است.

## ۲,۲. افعال ایستا و افعال پویا

افعالی مانند «بودن، عاشق بودن، دانستن و داشتن» از افعال ایستا هستند. این افعال دارای تغییر یا مراحل درونی نیستند. به علاوه، گوینده به طور آشکار به آغاز یا پایان موقعیت اشاره ندارد، حتی اگر این افعال گذشته باشند (سعید، ۲۰۰۳: ۱۱۹).

### 3) *Mary loved to drive sports cars.*

مری عاشق این بود که با ماشین مسابقه رانندگی کند. در این جمله توجهی به پایان موقعیت نشده است. از این جمله نمی‌توان فهمید که چطور این موقعیت پایان یافته است. آیا سلیقه مری عوض شده یا او دیگر در پی این کار نیست؟ حال جمله‌ی (۳) را با این جمله مقایسه کنید:

### 4) *Mary learned to drive sports cars.* مری

یاد گرفت که با ماشین مسابقه رانندگی کند.

در این جمله گوینده یک فرایند را توصیف می‌کند و بر نقطه‌ی پایانی تمرکز کرده است. در ابتدا مری نمی‌دانست چگونه رانندگی کند و در آخر یاد گرفت. این فرایند دارای یک نتیجه است (همان‌جا).

افعال ایستا و پویا دارای برخی تفاوت‌های دستوری هستند. برای مثال، در زبان انگلیسی، صورت‌های استمراری برای افعال پویا استفاده می‌شود و نه افعال ایستا.

### 5) *I am learning Swahili.*

دارم سواحیلی یاد می‌گیرم.

### 6) *\*I am knowing Swahili.*

دارم سواحیلی می‌دانم.\*

## ۳,۲. انواع افعال پویا

این فعل همچنان می‌تواند توصیف درستی از آنچه اتفاق افتاده باشد، اما اگر فرایند *bake* (پختن) در نیمه‌ی راه متوقف شود، دیگر درست نیست که بگوییم آردل یک پخته است (همان منبع: ۱۲۱).

همان‌طور که اشاره شد، افعال لحظه‌ای در مقابل افعال تداومی قرار می‌گیرند. افعال تداومی به افعالی گفته می‌شود که موقعیت یا فرایندی را توصیف می‌کنند که در یک بازه‌ی زمانی ادامه دارد، در حالیکه افعال لحظه‌ای، رویدادی را توصیف می‌کنند که تقریباً هیچ زمانی را اشغال نمی‌کند (همان‌جا).

### 15) John coughed.

لحظه‌ای ← جان سرفه کرد.

### 16) John slept.

تداومی ← جان خوابید.

در زبان‌شناسی اسلاوی، معادل فعل‌هایی مانند «سرفه کردن»، فعل‌های منقطع<sup>۹</sup> نامیده می‌شوند. این اصطلاح اولین بار توسط اسمیت<sup>۱۰</sup> (۱۹۹۱) به کار برده شد. افعالی مانند «ضربه زدن»، «عطسه کردن»، «چشمک زدن» از این دسته هستند. چنانچه این دسته از فعل‌ها به همراه قید زمان به کار روند، معنی تکرار از آنها استنباط می‌شود:

### 17) He coughed all night.

او تمام شب سرفه کرد.

تمایز دیگری که بین افعال پویا وجود دارد، تمایز بین غایی بودن و غیرغایی بودن است. افعال غایی دارای یک تکامل طبیعی هستند و یک محدودیت ضمنی در خود

افعال پویا خود می‌توانند به ۲ نوع تقسیم شوند: افعال لحظه‌ای<sup>۱</sup> در مقابل تداومی<sup>۲</sup> و افعال غایی<sup>۳</sup> در مقابل غیرغایی<sup>۴</sup>. این انواع فعلی به انواع موقعیت‌های پویا بستگی دارد. یکی از تمایزاتی که بین انواع موقعیت‌های پویا وجود دارد، تمایز بین رویداد<sup>۵</sup> و فرایند<sup>۶</sup> است. در رویداد، گوینده موقعیت را یک کل می‌بیند (سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۰).

### 11) The mine blew up.

معدن منفجر شد.

در حالی که در یک فرایند یک ساخت درونی از یک موقعیت پویا وجود دارد:

### 12) He walked to the shop.

«او تا مغازه پیاده رفت»

فرایندها خود به زیرشاخه‌های دیگری مانند آغازی<sup>۷</sup> و نتیجه‌ای<sup>۸</sup> تقسیم می‌شوند. آغازی‌ها فرایندهایی هستند که در آنها توجه ما بر آغاز یک حالت جدید یا تغییر در حالت است (مثال ۱۳) و نتیجه‌ای‌ها فرایندهایی هستند که دارای نقطه پایان یا تکمیل شدن هستند و توجه گوینده بر نقطه‌ی پایان فرایند است (مثال ۱۴):

### 13) The ice melted.

یخ آب شد.

### 14) Ardal baked a cake.

آردل یک کیک پخت.

تفاوتی که بین این دو دسته فعل وجود دارد، وقفه در فرایند است. اگر فرایند *melt* (ذوب شدن) متوقف شود،

<sup>6</sup> process

<sup>7</sup> inchoative

<sup>8</sup> resultative

<sup>9</sup> semelfactive

<sup>10</sup> Smith

<sup>1</sup> punctual

<sup>2</sup> durative

<sup>3</sup> telic

<sup>4</sup> atelic

<sup>5</sup> event



غیرغایی ← فرد داشت می‌دوید.

23) *Fred was running in the London Marathon.*

غایی ← فرد داشت در مسابقه‌ی ماراتن لندن می‌دوید.

### ۳. نظام انواع موقعیت<sup>۱</sup>

سخنوران زبان با دانشی که از تمایزات معنایی مانند ایستا/ پویا، تداومی/ لحظه‌ای و غایی/ غیرغایی دارند، انواع موقعیت را به وجود می‌آورند. تمایزات معنایی افعال روی نظام موقعیت نگاشت می‌شود. وندلر<sup>۲</sup> (۱۹۶۷) موقعیت را به ۴ بخش تقسیم کرده است (نقل از راسخ مهند، ۱۳۸۸):

(۱) افعال وضعیتی<sup>۳</sup>: ایستا، غیرغایی و تداومی مثل آرزو کردن، خواستن، دوست داشتن، حاکم بودن، معتقد بودن ...

(۲) افعال رخدادی<sup>۴</sup>: پویا، غیرغایی و تداومی مثل دویدن، قدم زدن، شنا کردن، باریدن و ...

(۳) افعال تحقق‌ی<sup>۵</sup>: پویا، غایی و تداومی مثل نقاشی کردن، ساختن، تعمیر کردن، سخنرانی کردن، یخ زدن و ...

(۴) افعال دستاوردی<sup>۶</sup>: پویا، غایی و لحظه‌ای مثل فهمیدن، شناختن، گم کردن، بیدار کردن، پیروز شدن، منفجر شدن و ...

اسمیت یک مقوله‌ی دیگر یعنی افعال منقطع را نیز به این تقسیم‌بندی اضافه می‌کند و جدول زیر را ارائه می‌دهد (نقل از سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۴):

موقعیت‌ها	ایستا	تداومی	غایی
وضعیتی	+	+	ذکر نشده
رخدادی	-	+	-
تحقق‌ی	-	+	+
منقطع	-	-	-
دستاوردی	-	-	+

دارند. در مقابل، افعال غیرغایی می‌توانند به طور نامحدود ادامه یابند (سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۲):

18) *Harry was building a raft.*

غایی ← هری داشت یک قایق درست می‌کرد.

19) *Harry was gazing at the sea.*

غیرغایی ← هری داشت به دریا خیره می‌شد.

نکته: البته در زبان فارسی فعل «خیره شدن» را نمی‌توانیم به صورت گذشته‌ی مستمر به کار بریم و ترجمه‌ی جمله‌ی (۱۹) نیز (که گذشته‌ی مستمر است) در زبان فارسی نادرست است. اگر هر کدام از رویدادهای *build* (ساختن) و *gaze* (خیره شدن) را متوقف کنیم، می‌توانیم بگوییم:

20) *Harry gazed at the sea.*

هری به دریا خیره شد.

اما لزوماً نمی‌توانیم بگوییم:

21) *Harry built a raft.*

هری یک قایق ساخت.

پس تمایز دیگر بین افعال غایی و غیرغایی این است که افعال غایی دارای یک نتیجه هستند؛ به همین دلیل، به آنها *افعال نتیجه‌ای* نیز می‌گویند. فعل‌هایی مانند «دوختن»، «پختن»، «بافتن» و «نقاشی کردن» نمونه‌هایی از افعال غایی هستند. اما فعل‌هایی مانند «صحبت کردن»، «راه رفتن» و «شنا کردن» از افعال غیرغایی هستند. البته از ترکیب هر کدام از افعال غایی یا غیرغایی با عناصر دیگر جمله می‌توان صورت دیگر را به دست داد (سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۲):

22) *Fred was running.*

<sup>4</sup> activity

<sup>5</sup> accomplishment

<sup>6</sup> achievement

<sup>1</sup> system of situation types

<sup>2</sup> Vendler

<sup>3</sup> states



مثال:

(۲۴) او بستنی دوست ندارد. (وضعیتی)

(۲۵) گربه آن پرنده‌ها را دید. (رخدادی)

(۲۶) رییس او ژاپنی یاد گرفت. (تحقیقی)

(۲۷) در به هم خورد. (منقطع)

(۲۸) آتش‌بس دیروز ظهر شروع شد. (دستاوردی)

#### ۴. زمان و نمود

زمان و نمود هر دو به گوینده این امکان را می‌دهند تا موقعیت را با زمان مرتبط سازند. اما این دو با دیدگاه‌های مختلفی در ارتباط هستند. زمان به گوینده اجازه می‌دهد تا یک موقعیت را نسبت به نقطه‌ای از زمان مشخص کند که این نقطه زمانی اغلب نسبت به زمان صحبت کردن است (سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۵). در زبان انگلیسی گاه این مسأله تنها از طریق قید مشخص می‌شود و گاه صورت فعل نیز عوض می‌شود. مثال:

29) *They cut the grass yesterday.*

گذشته سازی با قید ← آنها دیروز چمن‌ها را زدند.

30) *She spoke to me.*

گذشته سازی با تغییر صورت فعل ← او با من صحبت کرد.

اما در زبان فارسی صورت فعل در زمان گذشته الزاماً تغییر می‌کند، اما صورت فعل در زمان حال و آینده می‌تواند مانند هم به کار رود:

(۳۱) من رفتم. ← گذشته سازی با تغییر در صورت فعل

(۳۲) من الان می‌روم. ← زمان حال با قید زمان و فعل

(۳۳) من فردا می‌روم. ← زمان آینده با قید زمان (بدون تغییر در صورت فعل برای زمان آینده)

بیشتر نظام‌های دستوری این اجازه را می‌دهند تا موقعیت‌ها توسط گوینده نسبت به قبل از زمان صحبت، همزمان با آن یا بعد از آن توصیف شوند. به همین دلیل ۳ زمان اصلی گذشته، حال و آینده به وجود می‌آید. برای زمان‌های پیچیده‌تر در برخی زبان‌ها مانند انگلیسی، گوینده می‌تواند یک رویداد را در گذشته و یا آینده در نظر بگیرد و آن رویداد را به عنوان نقطه‌ی مرجع برای گذشته، حال یا آینده نسبت به خود در نظر بگیرد (سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۵). در جمله‌ی:

34) *By 1939 my father had seen several arrests.*

تا سال ۱۹۳۹ پدرم چند دستگیری را دیده بود.

سال ۱۹۳۹ به عنوان نقطه مرجع در نظر گرفته شده و موقعیت رویداد نسبت به قبل از این سال توصیف شده است. فعل *had seen* (دیده بود) یکی از زمان‌های پیچیده‌ای است که گذشته‌ی کامل<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. گیون<sup>۲</sup> (۲۰۰۱: ۲۸۶) زمان‌هایی را که در آنها گوینده نقطه مرجع را زمان حال در نظر می‌گیرد، زمان‌های مطلق<sup>۳</sup> و زمان‌هایی را که در آنها گوینده گذشته یا آینده را نقطه‌ی مرجع در نظر می‌گیرد، زمان‌های نسبی<sup>۴</sup> می‌نامد.

در مطالعه‌ی نمود، زبان‌شناسان تمایزی بین نمود دستوری و نمود واژگانی قائل شده‌اند. نمود دستوری در واقع تمایزی است که بین نمود دستوری کامل<sup>۵</sup> و ناقص<sup>۶</sup> وجود دارد. نمود دستوری به گوینده اجازه می‌دهد تا به رویداد به اشکال مختلفی توجه کند؛ یا به صورت کامل و یا به صورت ناقص؛ یا به صورت کاری که هیچ زمانی را اشغال نکرده است یا به صورت کاری که مدتی را اشغال کرده یا در یک دوره‌ی زمانی تکرار شده است. به بیان

<sup>4</sup> relative tenses

<sup>5</sup> perfective

<sup>6</sup> imperfective

<sup>1</sup> pluperfect

<sup>2</sup> Givon

<sup>3</sup> absolute tenses



دارای نمود دستوری ناقص و زمان دستوری کامل استمرای است:

36) *They have been talking for the last hour.*

آنها در طول یک ساعت پیش داشتند صحبت می کردند.

یکی از تفاوت‌های فارسی و انگلیسی را می توان در استفاده از زمان دستوری استمراری برای فعل در زمان گذشته مشاهده کرد. مثلاً در فارسی با قیدهای تکرار که همراه با زمان گذشته می آید، باید از زمان دستوری گذشته‌ی استمراری استفاده کرد، اما در انگلیسی این الزام وجود ندارد:

37) *He always went to bed early.*

او همیشه زود به رختخواب می رفت.

همچنین در انگلیسی از جمله‌ای مانند:

38) *I watched the 6 o'clock news.*

من اخبار ساعت ۶ را دیدم/ می دیدم.

دو تعبیر می توان داشت. این جمله می تواند به یک موقعیت در گذشته یا یک عادت در گذشته اشاره داشته باشد. اگر به یک موقعیت اشاره کند، یعنی نمود دستوری جمله، کامل است اما اگر به عادت اشاره کند، نمود جمله ناقص است (سعید، ۲۰۰۳: ۱۲۷). اما اگر همین جمله در زبان فارسی ترجمه شود باید با توجه به نمود ناقص یا کامل از زمان‌های دستوری متفاوتی استفاده کرد:

۳۹) من اخبار ساعت ۶ را دیدم. (نمود کامل، زمان گذشته ساده)

۴۰) من اخبار ساعت ۶ را می دیدم. (نمود ناقص، نشانه‌ی تکرار، زمان گذشته‌ی استمراری)

هاکت<sup>۱</sup> (۱۹۵۸: ۲۳۷)، نمود با کرانه‌های زمانی یا توزیع زمانی در ارتباط است و نه با مکان رویداد در زمان. کامری<sup>۲</sup> (۱۹۷۶: ۳) نمود دستوری را شیوه‌ی نگاه کردن به ساختار زمانی درونی یک موقعیت می داند. متیوس<sup>۳</sup> (۲۰۰۷: ۲۹۳) معتقد است که نمود ناقص شامل استمرار، تکرار یا عادت می شود. برای مثال می توان دو جمله‌ی زیر را مقایسه نمود:

۳۵) الف. او در حال ساخت خانه‌اش است. ← دارای نمود ناقص

ب. او خانه‌اش را ساخت و فروخت. ← دارای نمود کامل

جمله‌ی (الف) دارای مفهوم استمرار است و جمله‌ی (ب) حکایت از اتمام کار دارد (چراغی و کریمی دوستان، ۱۳۹۲: ۴۳).

گاهی در ارتباط با زمان دستوری، دو مفهوم کامل و ناقص مطرح می شود. این اصطلاح در دستور سنتی استفاده شده است و به این مفهوم است که اگر کاری پیش از کار دیگر و یا پیش از زمان معین دیگری در گذشته یا آینده انجام شده باشد، دارای زمان دستوری کامل است. دو زمان گذشته‌ی کامل و آینده‌ی کامل که در دستور سنتی به کار می رود، حکایت از زمان دستوری کامل<sup>۴</sup> دارد. در ارتباط با زمان دستوری کامل، تمام شدن یا نشدن کار (فعل) با توجه به زمان صحبت (زمان حال) یا یک نقطه‌ی مرجع در گذشته یا آینده مطرح می گردد.

نمود و زمان در تعامل ظریفی هستند و گاهی روی فعل به صورت مشابهی نشان‌گذاری می شود و اغلب یک پایانه‌ی فعلی دارند. به همین دلیل گاهی بین زمان دستوری کامل و نمود دستوری کامل همپوشی وجود دارد. در زبان انگلیسی زمانی مانند حال کامل استمراری

<sup>3</sup> Matthews  
<sup>4</sup> perfect

<sup>1</sup> Hockett  
<sup>2</sup> Comrie

## ۵. ترکیب نمود و نوع موقعیت

موقعیت را که از مسائل چالش برانگیز است، می توان در هر زبان بررسی کرد و معنی شناسان وظیفه‌ی این بررسی را دارند. سعید (۲۰۰۳: ۱۳۴) معتقد است که در توصیف موقعیت برای گوینده ۳ بُعد وجود دارد:

(۱) موقعیت واقعی

(۲) کد شدن انواع موقعیت در زبان به صورت واژگانی

(۳) دیدگاه (که در آن تمرکز بر اول، وسط یا پایان فاز است).

گاهی برای مورد دوم و سوم واژه‌ی *aspect* به کار می‌رود و گاهی تنها برای مورد سوم یعنی دیدگاه *aspect* و برای انواع موقعیت *modes d'action* یا *aktionsarten* (نوع عمل) به کار می‌رود. نمود، مقوله‌ای دستوری است و به نگاه گوینده برمی‌گردد و نوع عمل مقوله‌ای معنایی و واژگانی است که به موضوعی معنایی در جهان واقعیت اشاره می‌کند.

### منابع

- ابوالحسنی چیمه، ز. (۱۳۹۰). «انواع نمود واژگانی در افعال فارسی». *ادب فارسی*. دوره (۱)، شماره (۶)، صص. ۱۰۱-۱۲۰. چراغی، ز.، کریمی دوستان، غ. (۱۳۹۲). «طبقه‌بندی افعال زبان فارسی بر اساس ساخت رویدادی و نمودی». *پژوهش‌های زبانی*. سال (۴)، شماره (۲)، صص. ۴۱-۶۰.
- راسخ مهند، م. (۱۳۸۸). *گفتارهایی در نحو*. تهران: نشر مرکز.
- Comrie, B. (1976). *Aspect*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Givon, T. (2001). *Syntax: An Introduction. Vol. 1*, Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Hockett, C. F. (1958). *A Course in Modern Linguistics*, New York: Macmillan.
- Matthews, P. H., 2007. *Oxford Concise Dictionary of Linguistics*. 2<sup>nd</sup> ed., Oxford: Oxford University Press.
- Saeed, J. I. (2003). *Semantics*. 2<sup>nd</sup> ed., Oxford: Blackwell Publishing.
- Smith, C. S. (1991). *The Parameter of Aspect*, Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.

نمود و نوع موقعیت در تعامل هستند. به عنوان مثال نمود استمراری با بعضی از انواع موقعیت به کار می‌رود و نه با همه. ترکیب نمود و نوع موقعیت زبان‌ویژه است (سعید، ۲۰۰۳: ۱۳۳). اسمیت (۱۹۹۱: ۲۲۴) نمونه‌هایی را برای مقایسه بین صورت‌های ساده و استمراری ارائه می‌دهد:

41) a. *She blinked her eyes.*

او پلک زد.

b. *She was blinking her eyes.*

او داشت پلک می‌زد.

*blink* (پلک زدن) که از افعال منقطع است، در جمله‌ی دوم نسبت به جمله‌ی اول دارای پویایی بیشتر است و یک رفتار ارادی را توصیف می‌کند. پس گاهی استفاده از نمود استمراری می‌تواند معنای پویایی بیشتر به معنای فعل بدهد. به همین دلیل است که غالباً نمود استمراری را با افعال ایستا که ذاتاً غیرپویا هستند، نمی‌توان به کار برد. در فارسی نیز فعلی مانند «اصرار کردن» که از جمله افعال رخدادی محسوب می‌شود و در خود معنای تکرار دارد و غیرغایی است، اگر با نمود استمراری به کار رود، به این معنا است که عمل در مدت زمان زیادی تکرار شده است:

۴۲) الف. من به او اصرار کردم.

ب. من به او اصرار می‌کردم.

در هر دو جمله، به خاطر معنای ذاتی فعل، مفهوم تکرار و غیرغایی بودن وجود دارد، اما در جمله‌ی (ب) گوینده با استفاده از نمود استمراری معنای تکرار کنش در مدت زمان بسیار طولانی‌تری را انتقال می‌دهد. همچنین، با اینکه در جمله‌ی (الف) نیز معنای تداوم کنش وجود دارد، اما به خاطر معنای ذاتی فعل نیازی به استفاده از نمود استمراری نیست. به این ترتیب، تعامل نمود و نوع



در حالی که رویکردهای معاصر به استعاره، این تعریف قدیمی را مردود دانسته و جایگاهی بس مهم و درخور توجه برای استعاره قائل‌اند و جایگاه آن را نه در زبان که در ذهن انسان و قوای شناختی او می‌دانند که زبان تنها آن را متبلور می‌سازد و درواقع نمود آن است. با ورود هر نوع استعاره جدید به حوزه شناختی ما، دید و زاویه نگاه ما به مسائل اطرافمان نیز تغییر می‌کند.

## ۲. استعاره از دیدگاه سنتی

از دیدگاه سنتی استعاره آرایه‌ای ادبی است که تنها در زبان ادب و درواقع حوزه ادبیات وجود دارد و بر پایه تشبیه استوار است و تنها وظیفه‌ی آن زیباتر کردن یک قطعه‌ی ادبی است و به سان صحنه‌آرای یک متن ادبی است و در زبان روزمره و گفتار عادی جای ندارد. لیکاف دیدگاه سنتی به استعاره را این‌گونه تعریف می‌کند: نوعی عبارت زبانی شعری یا ادبی که در آن یک یا چند کلمه برای نشان دادن یک مفهوم جدای از معنی معمول و متعارفشان به کار می‌روند تا یک مفهوم مشابه را بیان کنند (لیکاف، ۱۹۹۳: ۲۰۳). برای مثال دیدگاه سنتی استعاره‌ها را در عبارت زیر را این‌گونه تحلیل می‌کند:

«در پشت بهارها چه پاییز بدی‌ست»

بهار جدای از معنای لفظی<sup>۶</sup> یا معمولی آن که نام یک فصل است، برای نشان دادن لحظات شاد زندگی به کار می‌رود و پاییز نیز به‌همین‌گونه. در واقع هر دو مفهوم بهار، به معنای «فصل» و بهار به معنای «لحظات شاد زندگی»، دارای مفاهیم نسبتاً مشابهی هستند؛ بهار، فصل سرزندگی، طراوت و لحظات شاد زندگی است. پس به طور کلی استعاره از منظر پیشینیان چیزی جز زینت ادبی که خاستگاه زبانی دارد، نبوده است و چنان‌که شمیسا ذکر می‌کند: «.....استعاره در زبان ادبی کاملاً

## استعاره مفهومی

پریسا نجفی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی

دانشگاه الزهرا (س)



چکیده

استعاره بر خلاف دیدگاه سنتی تنها یک آرایه ادبی که موجب زیبایی شعر می‌شود، نیست. در این جستار برآنیم که ضمن تعریف استعاره بر مبنای دیدگاه‌های سنتی، به معرفی استعاره مفهومی در رویکرد شناختی پرداخته و در این رهیافت وجه تمایز استعاره‌های قراردادی و جدید را بر اساس آراء لیکاف و جانسون واکاوی کنیم.

**کلید واژه‌ها:** استعاره، استعاره مفهومی، استعاره قراردادی، استعاره جدید، لیکاف، جانسون.

## ۱. مقدمه

اساساً هرگونه تعریف و مطالعه پیرامون استعاره<sup>۱</sup> قدمتی بسیار طولانی دارد و رویکردهای متفاوت از زمان ارسطو تا به امروز، تعریف‌های متعددی از استعاره به دست داده‌اند. برای مثال، آبرامس از رویکردهایی مانند رویکرد تشابه<sup>۲</sup> (که ریشه در آراء ارسطو دارد)، رویکرد تعاملی<sup>۳</sup>، رویکرد کاربردشناسی<sup>۴</sup> و رویکرد شناختی<sup>۵</sup> نام می‌برد (آبرامس، ۲۰۰۸: ۱۹۲-۱۸۹). از دیرباز استعاره را نوعی بازی زبانی می‌دانسته‌اند و آن را فرایندی منحصر به حیطة زبان ادب و ادبیات قلمداد می‌کرده‌اند که خاستگاه صرفاً زبانی داشته و در گفتار عادی و روزمره جایی ندارد.

<sup>۴</sup> pragmatic view

<sup>۵</sup> cognitive (or conceptual) view

<sup>۶</sup> literal

<sup>۱</sup> metaphor

<sup>۲</sup> similarity view

<sup>۳</sup> interaction view

بیان می‌گردد. به بیان تخصصی‌تر، لیکاف استعاره را نگاشت‌های متقابل حوزه ذهن می‌داند و نگاشت<sup>۳</sup> را مجموعه‌ای از تطابق‌ها تعریف می‌کند. استعاره را می‌توان نگاشت (با مفهوم ریاضی کلمه) از یک قلمروی مبدأ<sup>۴</sup> (در اینجا سفر) به یک قلمرو مقصد<sup>۵</sup> (در اینجا عشق) دانست. این نگاشت‌ها به شدت نظام‌مند هستند (لیکاف: ۱۹۹۳: ۲۰۶ و ۲۰۷).

مبدأ	نگاشت	مقصد
سفر	←	عشق

اعضای یک جامعه نیز ممکن است استعاره‌های مشترک یا شیوه مفهوم‌سازی مشترکی باهم داشته باشند، برای مثال، در یک جامعه ممکن است عشق را با مفاهیم خوب و زیبا تداعی و در واقع مفهومی‌سازی کنند و در جامعه دیگر، کاملاً برعکس باشد و مفهوم بد و زشتی از عشق استنباط شود. یا مثلاً در یک فرهنگ هر رنگ تداعی‌کننده مفهوم خاصی باشد که در فرهنگ دیگر این‌گونه نباشد. پس اعضای یک جامعه با فرهنگ خاص خود دارای شیوه مفهوم‌سازی مشترکی در برخی مسائل هستند و این خود می‌تواند نشان‌دهنده خاستگاه استعاره در ذهن باشد، نه در زبان، چرا که اگر خاستگاه استعاره در زبان بود، برداشت هر کسی از استعاره‌های متداول و قراردادی با دیگری متفاوت بود. اگر استعاره‌ها صرفاً بیان‌های زبانی بودند و در ذهن جایی نداشتند، در هر بیان زبانی با استعاره‌های جدید و متفاوتی روبه‌رو می‌شدیم.

#### ۴. استعاره‌های جدید

زمانی که یک استعاره جدید وارد نظام ذهنی ما می‌شود، جایگزین نظام ذهنی پیشین شده و بقیه کنش‌ها و ادراک‌های ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد (لیکاف و

معمولی است؛ حال آنکه در زبان گفتار، متعارف و مرسوم نیست» (شمیسا، ۱۳۸۵: ۱۵۳).

#### ۳. استعاره مفهومی

استعاره یکی از مباحث عمده‌ای است که در معنی‌شناسی شناختی دارای اهمیت فراوانی است. پیش‌تر گفته شد که دیدگاه‌های سنتی استعاره را جز زینت ادبی نمی‌دانستند. رویکرد شناختی با رد این نظریه‌های منسوخ در باب استعاره، این سوال را مطرح می‌کند که «تعمیم‌های<sup>۱</sup> حاکم بر این بیان‌های زبانی یا همان استعاره‌های ادبی چه هستند؟». این تعمیم‌های حاکم بر استعاره‌های ادبی اساس زبانی ندارند، بلکه اساس ذهنی دارند و در واقع حاصل نگاشت در حیطه ذهن می‌باشند و این اصول کلی که شکل نگاشت‌های مفهومی را دارند، نه فقط کاربرد ادبی و شعری دارند، بلکه قسمت اعظم زبان عادی و روزمره را نیز در بر می‌گیرند. بنابراین، استعاره در متن زندگی روزمره ما وجود دارد و زندگی هر روز ما، شامل استفاده از تعداد زیادی از این نگاشت‌های ذهنی است و در واقع استعاره مهم‌ترین و جدایی‌ناپذیرترین قسمت شیوه مفهوم‌سازی<sup>۲</sup> ما از جهان است و رفتار هر روزه ما منعکس‌کننده شیوه مفهوم‌سازی ما از تجربه‌هاست (لیکاف، ۱۹۹۳: ۲۰۳).

ماهیت استعاره این‌گونه تعریف می‌شود: «درک و تجربه کردن یک چیز به وسیله چیز دیگر»؛ برای مثال، در عبارت‌های «رابطه ما به کوچۀ بن‌بست رسیده است.» یا «نگاه کن چه راه طولانی پیموده‌ایم.»، ما مفهوم عشق را که انتزاعی است بر اساس یک مفهوم عینی‌تر مانند سفر درک می‌کنیم. استعاره با درک قلمروی تجربی یعنی عشق، بر اساس قلمرو تجربی کاملاً متفاوتی، یعنی سفر

<sup>4</sup> source

<sup>5</sup> target

<sup>1</sup> Generalization

<sup>2</sup> conceptualization

<sup>3</sup> Mapping: the mapping is the set of correspondence



مبدأ	نگاشت	مقصد
راه	←	عشق
بند (زندان)	←	عشق
آتش (سوختن)	←	عشق
مسافری که به ناگاه می‌رسد	←	عشق
مرگی ساده	←	عشق

همانطور که دیده می‌شود، شاعران از نگاشت‌های مختلفی برای مفهومی‌سازی حوزه عشق استفاده می‌کنند. این شیوه‌های مختلف می‌تواند ناشی از فرهنگ‌های متفاوت و دیدگاه‌های متفاوت به زندگی باشد. به این ترتیب، مفهوم‌سازی از پدیده‌های انتزاعی به ما دید تازه‌تری می‌بخشد و برای مثال، اگر قبلاً عشق برای ما با مفاهیمی مانند سوختن یا راه طولانی متداعی می‌شده است، حالا همانند مسافری که از راه می‌رسد یا حتی به مثابه مرگی ساده در ذهن ما مقوله‌بندی می‌شود و با دید دیگری به آن نگریسته می‌شود.

حال اگر استفاده از استعاره را در سطوح مختلف جامعه تعمیم دهیم، خواهیم دید که روابط ما در دنیای سیاسی و اجتماعی چگونه حول محور استعاره می‌چرخد. در واقع، نحوه تفکر و مقوله‌بندی ذهن ما از تجربه‌های مختلف نیز بسته به این است که چه استعاره‌ای برای ما مطرح شود و از آن مهم‌تر اینکه چه کسی و در چه جایگاه و قدرتی این استعاره را مطرح می‌کند. به‌عنوان مثال، زمانی که استعاره «جنگ رسانه‌ای» مطرح می‌شود، ذهن ما رسانه را با هر مفهومی که از جنگ متداعی می‌شود، مقوله‌بندی می‌کند؛ با مفاهیمی مانند وجود یک دشمن، ابزار جنگ، راهبردهای جنگی و ... به این شکل، ما رسانه و ارتباط با رسانه را به صورت جدیدتری تجربه می‌کنیم و دیدی تازه‌ای به آن پیدا می‌کنیم.

جانسون، ۱۹۸۰: ۱۳۱). استعاره‌های جدید خارج از نظام معمول استعاری ما هستند و خلاقانه و جدیدند. این استعاره‌ها قابلیت ارائه درک جدیدی از تجارب به ما دارند و معنای تازه‌ای به (تجارب) گذشته، فعالیت‌های روزانه، دانسته‌ها و اعتقادهای ما می‌دهند و این زمانی اتفاق می‌افتد که ما شروع به درک تجربه‌هایمان از طریق استعاره کنیم.

بدیع‌ترین و خلاقانه‌ترین استعاره‌ها را ما در شعر می‌بینیم. آن‌گونه که یانگ می‌گوید: «شعر نمی‌تواند از استعاره خالی باشد و این استعاره است که شعر را به شفافیت و روشنی می‌رساند تا واقعیت زندگی را منعکس کند.» (یانگ، ۲۰۱۵: ۸۶). درواقع، شاعر با بهره‌گیری از ذهن خلاق خود نگاشت‌ها یا تطابق‌های تازه‌ای بین پدیده‌ها و مسائلی که عموماً با دید کلیشه‌ای به آنها نگریسته می‌شود، برقرار می‌کند و برداشت و استنباط تازه‌ای در ذهن ما ایجاد می‌کند و در نتیجه، ما را با چالشی بزرگ روبه‌رو می‌کند و دید ما را به مسائل تازه‌تر و مطلوب‌تر می‌نماید. این تغییر دید چه بسا باعث تغییر رویه زندگی و دیدگاه‌های ما به مسائل مختلف شود. برای مثال، به چند استعاره از مفهوم عشق و نگاشت آن در چند بیت اشاره می‌کنیم:

- ✓ راهیست راه عشق که هیچ‌ش کناره نیست
- آنجا جز آن‌که جان بسپارند چاره نیست (حافظ)
- ✓ چیست عشق؟ آتش به جان افروختن
- کار آتش نیست غیر از سوختن (رهی معیری)
- ✓ همواره عشق بی‌خبر از راه می‌رسد
- چونان مسافری که به ناگاه می‌رسد (حسین منزوی)
- ✓ یک سمت تویی و عشق: مرگی ساده
- یک سمت جهان به قتل من آماده! (مهدی موسوی)

## مروری کوتاه بر معناشناسی مفهومی<sup>۱</sup>

فاطمه حسنی جلیلیان

دانشجوی دکترای زبان شناسی

دانشگاه الزهرا (س)



### چکیده

معناشناسی مفهومی که نخستین بار توسط ری جکنداف ارائه شد، چهارچوبی برای تحلیل معنا است. این نظریه هم‌گام با مکتب زایشی و اهداف آن است و با رویکردی جدید به معنی و تحلیل آن می‌پردازد. همانگونه که از نام این نظریه برمی‌آید در تحلیل معنا "مفهوم"<sup>۲</sup> و به طور خاص "مفهوم درونی"<sup>۳</sup> نقش مهمی را ایفا می‌کند و ادعا می‌شود درک معنای جمله توسط درک ساختار مفهومی آن صورت می‌پذیرد. این گزارش مروری کوتاه بر این رویکرد است. ابتدا به زمینه‌های پیدایش این نظریه پرداخته می‌شود، سپس مبانی آن ارائه می‌گردد و در پایان با ذکر مثال‌هایی از زبان فارسی به ساختار آن پرداخته می‌شود.

### ۱. مقدمه

معنی‌شناسی مفهومی در کنار معنی‌شناسی صوری، زبان‌شناسی رایانشی، علوم روانشناختی و شناختی و بعدها نیز دستور شناختی از جمله رویکردهایی است که به دنبال ناکارآمد بودن نحو زایشی در تحلیل معنای زبان و پرداختن به معنا تنها در سطح زیرساخت و به عبارتی نادیده‌گرفتن آن بوجود آمد. نظریه‌ی معناشناسی مفهومی جکنداف از مکتب زایشی برخاسته است و نظریاتش هم‌راستا با نظریات چامسکی در «جنبه‌هایی از

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۷). حافظ نامه: شرح الفاظ- اعلام- مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ. چاپ هجدهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

داوری اردکانی، رضا [و دیگران] (۱۳۹۱). زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی. تهران: انتشارات هرمس.

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۲). درآمدی بر زبان شناسی شناختی نظریه‌ها و مفهوم‌ها. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). صص ۲۵-۶.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۵). بیان. تهران: نشر میترا.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲). صور خیال در شعر فارسی. تهران: موسسه انتشارات آگاه.

گلفام، ارسلان (۱۳۸۱). زبان شناسی شناختی و استعاره. تازه‌های علوم شناختی. سال ۴، شماره ۳.

معیری، رهی (۱۳۷۹). دیوان کامل رهی معیری: سایه عمر- آزاده-ترانه‌ها. به اهتمام کیومرث کیوان. تهران: مجید.

منزوی، حسین (۱۳۸۸). مجموعه اشعار. به کوشش حسن فتحی. تهران: آفرینش.

یارحمیدی، محمدصادق (۱۳۹۱). مردی که نرفته است برمی‌گردد: رباعی‌های سید مهدی موسوی به روایت عکس‌های محمد صادق یارحمیدی. مشهد: انتشارات کتابدار توس.

Lakoff, G. (1993). *The Contemporary Theory of Metaphor*. New York, NY: Cambridge University Press.

Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live by*. Chicago, IL: The University of Chicago Press.

M. H. Abrams & Harpham, G. G. (2009). *A Glossary of Literary Terms*. nine<sup>th</sup> edition. Publisher: Michael Rosenberg. Wadsworth Cengage Lear. pp. 189-192.

Riemer, N. (2010). *Introducing Semantics*. New York: Cambridge University Press.

Yang, X. (2015). *A Cognitive Poetic Approach to the Function of Metaphor*. *Advances in Literary Study*. 3, pp. 84-88, <http://dx.doi.org/10.4236/als.2015.33013>

<sup>3</sup> Inner Concept

<sup>1</sup> Conceptual Semantics (CS)

<sup>2</sup> Concept



بیان این مطالب مشخص کردن منابع ذهنی‌ای است که به کمک انسان می‌آیند تا وی بتواند دانش و تجربه‌اش را از جهان هستی بیان کند. جکنداف نظریه‌ی مفهوم درونی خود را معنائشناسی مفهومی می‌خواند و آن را هم - راستا با اهداف نحو و واج‌شناسی زایشی می‌داند (جکنداف، ۱۹۹۲). به عقیده‌ی جکنداف (۲۰۰۴) آنچه که درک مفاهیم واژگانی و جمله‌ای را برای انسان میسر می‌سازد، نظریه‌ی مفهوم درونی است. در بخش زیر به بررسی چهارچوب تحلیلی جکنداف یعنی «ساختار مفهومی» که برگرفته از مفهوم درونی است، می‌پردازیم.

### ۳. ساختار مفهومی

فکری که توسط زبان بیان می‌شود، در قالب یک سازمان شناختی که ساختار مفهومی نامیده می‌شود، ساختاربندی شده است (جکنداف، ۲۰۰۲: ۱۴۴). در نتیجه، ساختار مفهومی بخشی از زبان نیست، بلکه بخشی از تفکر است؛ یعنی جایی که دانش ما از جهان نیز وجود دارد. بنابراین، فرضیه‌ی ساختار مفهومی فراتر از اهداف بسیاری از معنائشناسی است که می‌خواهند معنا را در حوزه‌ای خارج از ملاحظات کاربردشناختی و دانش انسان از جهان بررسی کنند (همان). به عقیده‌ی جکنداف (۱۹۸۷) این ساختار مفهومی است که معنی یک جمله را به دست می‌دهد. این بدان معناست که مفاهیمی که در یک ساختار هستند، معنای آن ساختار را به ذهن متبادر می‌کنند.

### ۱.۳. مقوله‌های معنایی

یکی دیگر از جنبه‌های شناخت انسان توانایی مقوله‌بندی است (جکنداف، ۱۹۹۱). منظور از مقوله‌بندی این است

نظریه‌ی نحو است. این نظریه مدلی برای تحلیل معنا است تا به نوبه‌ی خود به توصیف چگونگی درک و استنباط عناصر معنایی توسط سخنوران و هم‌چنین چگونگی بیان مفاهیم ذهنی با استفاده از دستگاه زبانی بپردازد (جکنداف، ۱۹۸۷). در زیر برخی از مفاهیم مرتبط در نظریه‌ی معنائشناسی مفهومی بیان می‌شوند.

### ۲. معنائشناسی مفهومی: «مفهوم»

در معنائشناسی مفهومی «مفهوم» نقش خاصی ایفا می‌کند. جکنداف به پیروی از چامسکی (۱۹۸۶) که میان زبان بیرونی (*E-language*)<sup>۱</sup> و زبان درونی (*I-language*)<sup>۲</sup> تمایز قائل می‌شود، مفهوم بیرونی (*E-concept*)<sup>۳</sup> و مفهوم درونی (*I-concept*)<sup>۴</sup> را ارائه می‌دهد. زبان درونی موضوع مطالعات نظری زبان است و در واقع بازنمود ذهنی دانش زبانی است که هر سخنور بومی در ذهن خود دارد؛ زبان بیرونی ماهیتی است که محصول زبان درونی است. به عبارت دیگر، زبان بیرونی یک موضوع اجتماعی است که ساختار آن توسط برخی قراردادهای میان افراد یک جامعه ایجاد شده است. بنابراین می‌توان گفت زبان بیرونی ماهیتی است که در جهان خارج وجود دارد (چامسکی، ۱۹۹۵). جکنداف (۲۰۰۴) نیز به همین ترتیب میان مفهوم بیرونی و مفهوم درونی تمایز ایجاد می‌کند. وی مفهوم بیرونی را ماهیتی در جهان خارج می‌انگارد که به خودی خود و به طور مستقل وجود دارد؛ مانند مفهوم درخت، جاذبه‌ی زمین، مولکول و... که به تنهایی دارای وجود و هستش هستند، اما فهمیدن این ماهیت‌ها و درک آنها که توسط ذهن انجام می‌شود، تبلور «مفهوم درونی» است. جکنداف (۲۰۰۴) سپس عنوان می‌دارد که حوزه مطالعات معنائشناسی مفهومی، مفهوم درونی است، یعنی آنچه که زاییده فکر و ذهن است و نه مفاهیمی که در جهان خارج وجود دارند. هدف وی از

<sup>3</sup> External Concept

<sup>4</sup> Internal Concept

<sup>1</sup> Eternal Language

<sup>2</sup> Internal Language



## ۲,۳. زمینه‌های معنایی

یکی از مباحث مهم نظریه‌های بودجای‌گرایان<sup>۱۲</sup> از جمله گروبر<sup>۱۳</sup> (۱۹۶۵) این است که مفاهیم موقعیت فضایی و حرکت می‌تواند به دیگر زمینه‌های معنایی تعمیم داده شود. جکنداف (۱۹۸۷) از این دیدگاه پیروی کرده و عنوان می‌دارد که بسیاری از افعال می‌توانند در زمینه‌های معنایی مختلفی ظاهر شوند. به عنوان مثال، فعل «بودن» که نشان‌دهنده‌ی حالت است می‌تواند در زمینه‌های معنایی‌ای ظاهر شود که باز نمود معنایی آن‌ها مکان، زمان، مالکیت و ویژگی باشد و هر یک از این زمینه‌های معنایی خود می‌توانند باز نمودی از موقعیت فضایی یا حرکت باشند. برای مثال، فعل حالت «بودن» و فعل رویداد «رفتن» در زمینه‌های معنایی مختلف:

۹. علی در خانه است.

حالت بودن موقعیت<sup>۱۴</sup> [چیز علی] [مکان در] [چیز خانه]

ب. مهمانی شنبه است.

حالت بودن زمان<sup>۱۵</sup> [چیز مهمانی] [مکان در] [زمان شنبه]

ج. کیف پر است.

حالت بودن ویژگی<sup>۱۶</sup> [چیز کیف] [مکان در] [ویژگی پر]

که انسان می‌تواند ماهیت‌ها<sup>۱</sup> را در جهان خارج دسته‌بندی کند و تحت مقوله‌ای خاص در ذهن بشناسد و به آن‌ها ارجاع کند. برای رمزگردانی مقوله‌ها نخست باید به تمایز میان نمونه<sup>۲</sup> و نوع<sup>۳</sup> که از نخست‌های مفهومی هستند، توجه کرد. «نمونه» در واقع متعلق به «نوع» است. به این ترتیب انسان ماهیت‌ها را در جهان خارج دسته‌بندی می‌کند. به عنوان مثال در جمله‌ی «سگ من خوب غذا می‌خورد.» (سگ) یک [نمونه] از [نوع] (سگ) است. یا در جمله‌ی «گنجشک آواز می‌خواند.» (گنجشک) یک [نمونه] از [نوع] (پرنده) است.

مقولات عمده‌ای که هر یک از ماهیت‌های موجود در جهان خارج ذیل یکی از آنها قرار می‌گیرد به ترتیب عبارت‌اند از: چیز مادی<sup>۴</sup>، رویداد<sup>۵</sup>، حالت<sup>۶</sup>، عمل<sup>۷</sup>، مسیر<sup>۸</sup>، ویژگی<sup>۹</sup>، مقدار<sup>۱۰</sup> و مکان<sup>۱۱</sup> (دین، ۱۹۹۶: ۵).

به‌عنوان مثال:

۱. [سگ] نمونه‌ای از مقوله‌ی [چیز] است.
۲. [خورد] نمونه‌ای از مقوله‌ی [رویداد] است.
۳. [بودن] نمونه‌ای از مقوله‌ی [حالت] است.
۴. [خوردن] نمونه‌ای از مقوله‌ی [عمل] است (عمل نوعی از رویداد است که یکی از موضوع‌های آن حذف شده است).
۵. [به‌سمت] خانه نمونه‌ای از مقوله‌ی [مسیر] است.
۶. [صفات] نمونه‌ای از مقوله‌ی [ویژگی] هستند.
۷. [کمیت]‌ها نمونه‌ای از مقوله‌ی [مقدار] هستند.
۸. [خانه] نمونه‌ای از مقوله‌ی [مکان] است که به نوبه‌ی خود نیز یک [چیز] است.

<sup>10</sup> Amount

<sup>11</sup> Place

<sup>12</sup> Localistics

<sup>13</sup> Gruber

<sup>14</sup> Location

<sup>15</sup> Temporal

<sup>16</sup> Property

<sup>1</sup> Entities

<sup>2</sup> Token

<sup>3</sup> Type

<sup>4</sup> Material Thing

<sup>5</sup> Event

<sup>6</sup> State

<sup>7</sup> Action

<sup>8</sup> Path

<sup>9</sup> Property

\* در تا ظهر / چند ساعت محکم بسته شد.

علت غیردستوری بودن جملات بالا در این است که برخی رویدادها مانند خوابیدن و تکرار عملی چون فلاش زدن مقید به اجزاء خود در زمان نیستند (البته اگر فلاش زدن فقط یک بار اتفاق بیفتد یک فرایند مقید است) و هر بخشی از آن رویداد در بازه‌ی زمان باز آن رویداد خوانده می‌شود. از طرف دیگر برخی از فرایندها مانند یک بار فلاش زدن، برنده شدن، دانستن مقید به اجزاء خود هستند و نمی‌توان آن فرایند را در واحد زمان تقطیع کرد. از این روی می‌توان رویدادهای تکرارپذیر را مانند اسامی قابل شمارش دانست.

#### ۴.۳. طبقات معنایی اسم

مشخصه‌های معنایی اسم بر حسب طبقه‌ای که در آن قرار می‌گیرد می‌تواند با [±مقید<sup>۴</sup>] و [±ساختار درونی<sup>۴</sup>] توصیف شود. منظور از مقید بودن یا نبودن یک اسم این است که آیا آن اسم مقید به اجزای سازنده‌ی خود است یا خیر. منظور از مشخصه‌ی [±ساختار درونی] این است که آیا یک اسم از اجزای<sup>۵</sup> و یا اعضای واحدی تشکیل شده است یا خیر. این مشخصه بیشتر برای تمایز گذاردن میان اسم جمع قابل شمارش و اسم جمع با اسامی غیرقابل شمارش و اسم مفرد به کار می‌رود.

تقسیم‌بندی جکنداف از اسامی (چیزها) به این صورت است:

الف. اسم قابل شمارش<sup>۶</sup>: اسامی قابل شمارش مانند مداد، کتاب، درخت و... مقید به اجزای سازنده‌ی خود هستند. در نتیجه، ساختار کلی آنها به صوت [+مقید، - ساختار درونی] است.

زمینه‌های معنایی در فعل‌های نشان‌دهنده‌ی رویداد نیز به کار می‌روند که در زیر به دو نمونه مثال برای فعل رویدادی "رفتن" می‌پردازیم.

۱۰. احمد به خانه رفت.

[رویداد رفتن موقعیت] [چیزاحمد] [مسیر]به [چیزخانه]]].

۱۱. مال به احمد رسید.

[رویداد رفتن مالکیت] [چیزمال] [مسیر] به [چیزاحمد]]].

#### ۳.۳. جمع<sup>۱</sup> و مقیدبودگی<sup>۲</sup>

جکنداف معتقد است ساختار نحوی نمی‌تواند همه‌ی جنبه‌های ساختار مفهومی را منعکس کند و ادعای خود را با مثال‌هایی از طبقات مختلف مفاهیم ثابت می‌کند. به عقیده‌ی وی، از جمله مفاهیمی که در ساختار نحوی منعکس نمی‌شوند، می‌توان به جمع و مقیدبودگی اشاره کرد. مشخصه‌ی مقید یا غیرمقید بودن برای یک رویداد مانند مشخصه‌ی قابل شمارش و غیرقابل شمارش بودن برای یک اسم است. به این معنا که برخی از رویدادها را می‌توان ترتیبی از اتفاق آن رویداد در لحظات پی‌درپی دانست، اما برخی دیگر از رویدادها به این صورت نیستند. جکنداف دسته‌ی اول را رویدادهای نامقید و دسته‌ی دوم را رویدادهای مقید می‌خواند. با قیده‌های زمان از جمله «چند ساعت» و «تا ظهر» می‌توان تفاوت این دو دسته از رویدادها را مشاهده کرد:

احمد چند ساعت خوابید.

چراغ چند ساعت فلاش زد. (تکرار عمل)

\*احمد چند ساعت برنده شد.

<sup>4</sup>Internal

<sup>5</sup>Individual

<sup>6</sup> Individual

<sup>1</sup>Aggregation

<sup>2</sup>Boundedness

<sup>3</sup>Bounded

مسائل مربوط به این نظریه پرداخته شد. ساختار مفهومی، مقولات معنایی، زمینه های معنایی، جمع و مقیدبودگی، طبقات معنایی اسم و طبقات معنایی فعل از جمله مفاهیمی بودند که به آنها پرداخته شد.

### منابع

Chomsky, Noam (1986). *Knowledge of Language: Its Nature, Origin, and Use*, Greenwood Publishing Group.

Chomsky, Noam (1995). "Language and Nature". *Mind*, 1-61.

Gruber, J. (1965). *Studies in Lexical Relations*. Ph.D. diss., MIT. Reprinted by Bloomington, In Indiana University Linguistics Club. Reprinted in *Lexical Structures in Syntax and Semantics* (Amsterdam: North-Holland, 1976), 1-210.

Jackendoff, Ray (1987). *Consciousness and the Computational Mind*, The MIT Press.

Jackendoff, Ray (1991). *Parts and Boundaries*. "Cognition", 41(1), 9-45.

Jackendoff, Ray (1992). *Semantic structures* (Vol. 18). MIT Press.

Jackendoff, Ray. (1992). *What is a Concept? Frames, Fields, and Contrasts*. "New Essays in Semantics and Lexical Organization", 191-208.

Jackendoff, Ray (2004) *What Is Concept That a Person May Grasp It*. In *Semantics: A Reader*, ed. David S., Gillon B., NY: Oxford University.

ب. اسم غیرقابل شمارش<sup>۱</sup>: اسامی غیرقابل شمارش مانند آب به اجزای سازندهی خود مقید نیست. ساختار کلی این اسامی به صوت [-مقید، -ساختار درونی] است.

ج. اسم جمع<sup>۲</sup>: اسامی جمع مانند تیم، دولت و... که به یک گروه منسوب می شود، به اجزای سازندهی خود مقید است. ساختار کلی این اسامی به صورت [+مقید، +ساختار درونی] است.

د. جمع<sup>۳</sup>: منظور از جمع اسامی قابل شمارش جمع است، مانند: مدادها، قاشق ها و... این اسامی مقید به اجزا خود نیستند و از ساخت درونی برخوردارند. ساختار کلی آنها به صورت [-مقید، +ساختار درونی] است.

### ۵.۳. طبقات معنایی فعل

مشخصه ی معنایی مورد نظر جکنداف (۲۰۰۴)، [+مقید] برای تجزیه ی مؤلفه های معنایی تنها به اسمها محدود نمی شود. از این مؤلفه ها می توان برای قرار دادن فعلها در طبقاتی مشابه طبقات اسم استفاده کرد. به عنوان مثال، فعلی مانند "سرفه کردن" یا "فلاش زدن" یک چراغ از نوع [+مقید] است، زیرا هر بخشی از این افعال باز آن فعل خوانده نمی شود و کل عمل ماهیت آن عمل را نشان می دهد. از طرف دیگر، فعلی مانند خوابیدن که با تقطیع آن عمل در واحد زمان باز هم خوابیدن محسوب می شود، از نوع [-مقید] است.

### ۴. نتیجه

در این مطالعه معنا شناسی مفهومی جکنداف به اجمال معرفی شد. ابتدا دلیل نامگذاری این نظریه و علت استفاده از مفهوم ذکر شد و سپس به بررسی برخی

<sup>3</sup> Aggregation

<sup>1</sup> Sunstance

<sup>2</sup> Group



The sage does not become trapped in semantics, does not mistake map for territory, but rather "opens things up to the light of Heaven" by flowing with the words, by playing with the words. Once attuned to this flow, the sage need make no special effort to "illumine," for language does "it by itself, spontaneously Language spills over.

Hakim Bey

